

www.vahdatcommunisti.com

- در تفسیر اعدام

- ایران ... صحنه جدید تجارت

در نفی اعدام

حاوی پنج مقاله (بعلاوه سر سخن، شعر و مش طرح) در پنجاه صفحه، قطع رقعی
ناشر: هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) *

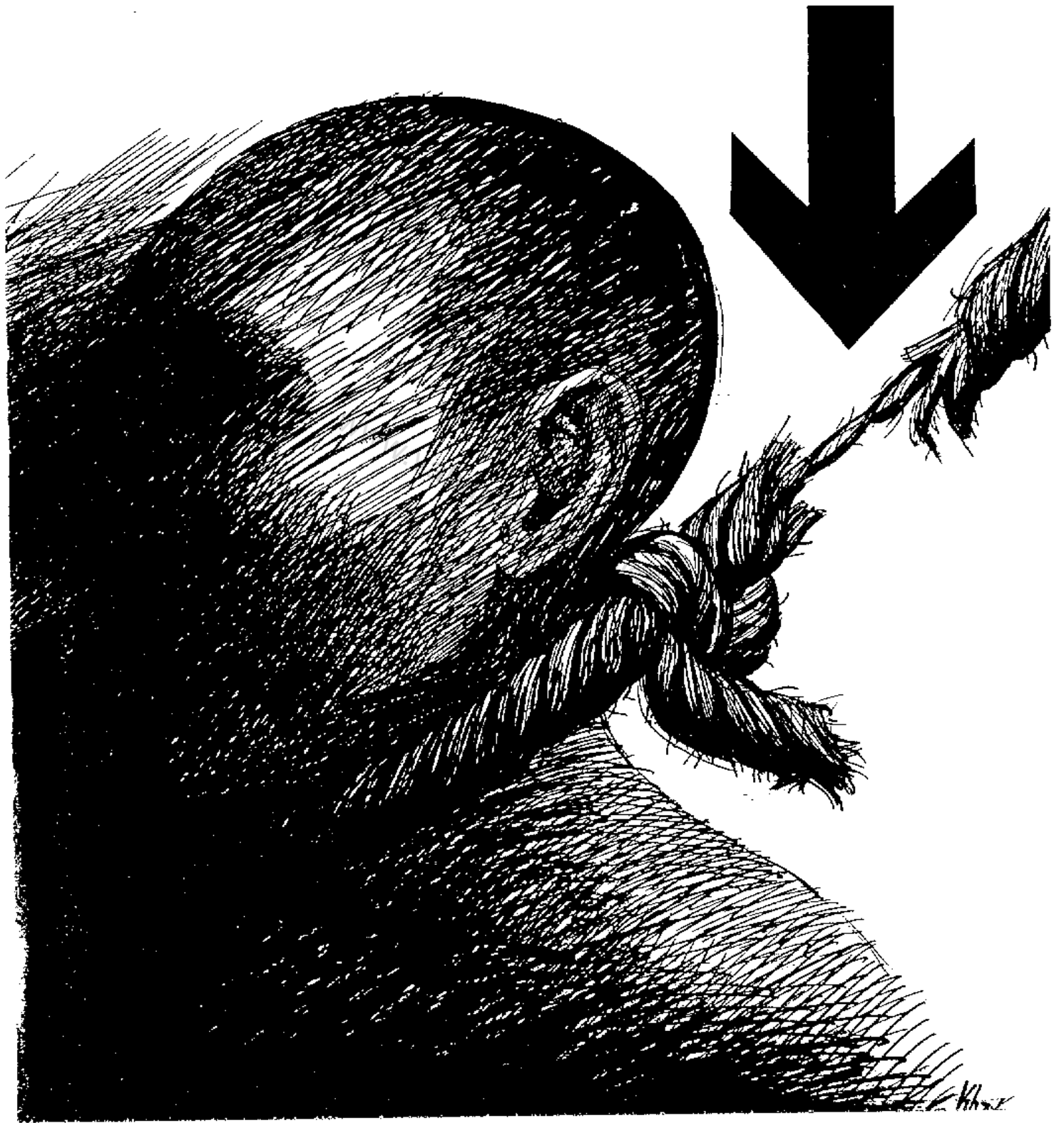
هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا، جزوهای در نفی اعدام منتشر کرده‌اند. مقالات آن - که اینک انتشار خارجی می‌یابند - مدت‌ها پیش در نشریه‌های داخلی مجموعه به چاپ رسیده بود.
به یقین بحث "در نفی اعدام" تازگی ندارد، نه در جهان و نه در ایران، اما اهمیت این جزوه یکی ضرورت طرح آن در جنبش چپ ایران است و دیگری نشر آن همزمان با موج جدید و فزاینده اعدام‌ها توسط رژیم اسلامی. به راستی کمونیست‌های ایران، در قبال این تعرض ددمشانه جمهوری اسلامی چه وظیفه‌ای دارند و از کدام دریچه به آن می‌نگرند. امروز که ساطور قصابان اسلامی روی گردن آنهاست آیا باید خاموش بمانند و نظاره‌گر تلاش‌های دیگران در مبارزه و لغو حکم اعدام باشند، یا خود در تداوم سنت‌های اومانیستی مارکسیستی برای شکستن چوپه‌های اعدام همت کنند؟

"سر سخن"، هدف تهیه کنندگان جزوه "در نفی اعدام" را باز می‌گویید و مخاطبان آن را نشان می‌دهد: "اگر سوسیالیسم ثبوری برای آزادی و ساختمان جامعه و جهانی نوین و انسانی است - که ما چنین می‌اندیشیم -، راهها و ابزارهای رسیدن به آن در نهادهائی که چنین جامعه‌ای بر آن استوار بوده و متحقق می‌شود نمی‌تواند غیر انسانی باشد" و: "با ابزارهای غیر انسانی و سرکوبگرانه نمی‌توان به جامعه انسانی و دموکراتیک دست یافت" *

رفقا آنگاه، از چپ ایران می‌پرسند: "آیا در جامعه آرمائی‌ای که جنبش چپ ایران برای رسیدن به آن پییکار می‌کند، جوخه‌های اعدام - البته با توجیه دیگری - همچنان ابزار حفظ حاکمیت باقی مانده و به انجام "وظیفه‌های انقلابی!" ادامه خواهند داد و یا این که تیغ جلاد و بینه‌شی که آن را به حرکت درمی‌آورد، یک بار برای همیشه به زباله‌دان تاریخ پرتاب خواهند شد؟" (صفحات ۴ و ۵) *

بدنبال سر سخن، شعری از ه ۱۰ - سایه آمده است که در سال ۱۳۳۲ در سوگ "روزنبرگ‌ها" ساخته بوده آنگاه طرحی از پییکر اعدام شدگان، تابوت‌ها و جلادان و صحن زندان *

بحث "در نفی اعدام" با مقاله "ب- افسانه" آغاز می‌شود، با نام "در شکوهش نیستی - در ستایش زندگی - در نفی اعدام" (صفحه ۹ تا ۱۹) * بر تارك بحث جمله‌ای از انگلس وجود دارد: "مجازات اعدام ... نوع متمدن انتقام خونی است" - سپس در زمینه قدمت تاریخی اعدام اشاراتی به عمل می‌آید: "فلسفه اعدام به گذشته‌های بسیار دور و تاریک زندگی آدمی برمی‌گردد - آن هنگام که به کیفر و کیفردهی همچون "داد و ستدی" پایا پای نگریسته می‌شود: قصاص" * و آیه قصاص از سوره مائده در قرآن نقل می‌شود: "و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند، و چشم را در مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهند داد" *



اما به یقین دانش قرآن به فراتر از تورات نمی‌رفت. قرآن بی‌خبر از نخستین تدوین مکتوب (یا منقور) قانون مدنی - که بنام "حمورابی" در سده گذشته در نینوا کشف شده - می‌پنداشت که حکم قصاص بر موسی نازل شده است. بهر حال در آن هزاره‌های تاریک سرشته از ستم تیغ و آتش، این قانونگذاری گامی بود به پیش. رخوت حرکت اجتماعی به قانون حمورابی تقدس الهی داد و از الواح موسی به آئین مسیح و اسلام انتقال یافت (این سابقه تاریخی خود گواهی است بر میزان اعتبار پیش‌مذهبی). نویسنده مقاله به رگه‌های طبقاتی در آیه قصاص اشاره می‌کند (که در آن، مانند همه سنت‌ها و پیمان‌های پیدادگرافه دیگر، توانگران و زورمندان می‌توانستند با توان دهی نقدی و مالی خویشتن را از کیفر برهانند: "پس هر گاه کسی بجای قصاص به صدقه - و دیه - راضی شود نیکی کرده و کفاره گناه او خواهد شد" (قرآن همان سوره). نویسنده سپس به ارتباط این پیش‌کردار امروزین رژیم اسلامی در ایران اشگشت می‌گذارد: "در این پیش‌قصاص جویانه - که امروز به روشنی خود را در اندیشه و کردار رژیم اسلامی ایران - نشان می‌دهد - کینه‌جوئی و خونخواهی، جایگاه بلندی را داراست. برای فروکش کردن آتش خشم و بی‌زاری، باید کشت!"

نویسنده سپس گذرا و با شتاب از چادرنشینی به تمدن و شهری‌گری و یا در واقع به دوران رویش سرمایه‌داری می‌رسد که "با خود مجموع قوانین حقوقی و کیفری را به ارمغان آورد" و "حق قضاوت و کیفردهی به دولت واگذار می‌شود. دولت چنان "وجدان پیدار جامعه" با قوانین تدوین شده، هیات قاضیان، دادرسان، زندانبانان و دژخیمان خود بر جایگاهی نشست که پیشتر در اختیار ریش سفیدان، ملایان، کشیشان و اسقف‌ها قرار داشت. این دگرگونی در چگونگی دادرسی گرچه نسبت به قصاص گامی به پیش بود، با این همه نمی‌توانست یک دفعه فلسفه حرکت خود را بر لزوم مجازات "گناهکاران" نگذارد" و "این گام به

پیش، ولی هنوز به معنای نفی ایده مجازات اعدام نبود... "چرا که عدالت - و در اینجا عدالت قضائی - زمانی مفهوم می‌یابد که ایده عدالت به خود مفهوم مجازات نیز تعمیم یابد و این نیز صرفاً زمانی شدنی است که "مجازات" از پایگاه اصلی خود - ترس و ارعاب - جدا شده و معنای راهنمایی و ارشاد بخود بگیرد" و "در اینجا نیز مفهوم حق در پهنه قضائی نمی‌تواند از مفهوم حق در زندگی اجتماعی و اقتصادی فراتر رود" (صفحه ۱۰).

او از خواننده می‌پرسد: "در همین جهان واقعی - بیدادگاهی که نام زندگی دارد... - که ترس و ارعاب جزئی جداناپذیر از سیستم‌های حقوقی و قضائی است، اعدام این مرده‌ریگ جامعه عشیرتی - خوئی چه جایگاهی را داراست؟" و "اگر بینش قصاص جویانه و همانندی کیفر با کردار تبه‌کار، جایگاهی را در حقوق تدوین شده بخود اختصاص نمی‌دهد و دیگر چشم را در برابر چشم و گوش را در برابر گوش و... نمی‌ستاند، پس چرا باید جان را در برابر جان گرفت؟" (صفحه ۱۱) و "آیا جامعه‌ای که بخواهد با ترور تا نهایت قتل فردی و قانونی پیش رود را می‌توان جامعه‌ای با ارزش‌های انسانی و دموکراتیک خواند؟ آیا برای پدید آوردن و بکار انداختن ترس و ارعاب مستقیم، نیازی به دستگاه‌های سرکوب و گروه‌های فشار ویژه‌ای نیست؟ آیا دادن حق جان ستاندن به دستگاه ویژه حقوقی و قضائی، بمعنای سلب طبیعی‌ترین و در عین حال برجسته‌ترین حق بشری - حق زندگی - از حقوق افراد جامعه نیست؟" (همان صفحه) و "اگر پدر و مادری که نتوانستند فرزندشان را مطابق دلخواهشان تربیت کنند، حق کشتن او را ندارند آنگاه جامعه نیز حق ندارد افراد نامطلوب را اعدام نماید، چرا که این افراد نامطلوب... در دامن همین جامعه پرورش یافته‌اند... اگر افراد جنایتکار با اعدام شدن ظاهراً به سزای بی مسئولیتی خودشان می‌رسند، پس با بی مسئولیتی جامعه چه باید کرد؟ اگر جامعه با اعدام جانی از او انتقام می‌گیرد، چه کسی از جامعه انتقام خواهد

گرفت؟" (صفحات ۱۱ و ۱۲) و "آیا جای تردید است که برای گندزدایی جامعه باید دست به ریشه پرده و مرداب نابرابری‌ها و ستم‌های اجتماعی - اقتصادی و از خودبیبی‌گانگی‌های انسانی را خشک‌اند؟" (صفحه ۱۲) و آنگاه "مرداب" را نشان می‌دهد: "تبهکاری ریشه در مناسبات بهره‌کشی - سرکوب، در روابط اقتدارگرایانه و در بیبی‌گانگی و خودپرستی برآمده از جامعه طبقاتی - نا انسانی دارد" و "بیش از هر چیز، تنگدستی و بینوایی اقتصادی و دیگر نابرابری‌های اجتماعی است که تبهکار می‌زاید" و "پس راه درمان نه اعدام و نابودی تبهکاران ... که از میان برداشتن همه نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی، تنگدستی و هر گونه سرکوب و ستم است" (همان صفحه) و "آری ما با جهانی بیمار و انسانییتی از خود بیبی‌گانه روبرو هستیم. مناسبات بهره‌کشانه، سرکوب و سلاطه‌گری، تنگدستی و بینوایی، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و از خودبیبی‌گانگی و روان‌پریشی برآمده از همه این زمینه‌های مادی است که زائیده و سرچشمه تبهکاری‌هاست" (صفحات ۱۲ و ۱۳).

اما، در "ترازوی عدالت" در جهان امروز، نه کفه اعدام مجرمان تبهکار، بلکه آن کفه دیگر سنگین‌تر است: کفه پیوسته سنگین و اشباع شده از مخالفان سیاسی و عقیدتی و مزاحمین رژیم‌ها - جان کلام و سخن اصلی "ب" افسانه "ثییز همین است: "مخالفت با لغو اعدام، از دید سیاسی، انگیزه دیگر دارد که دست کم در جهان "متمدن" امروزی هرگز آشکارا بر زبان نمی‌آید و آن سرکوب و نابودی مخالفان سیاسی است. اعدام همچون شکنجه، زندان، تبعید و ایزاری در دست حکومت‌ها برای از میان برداشتن مخالفان خویش بوده است ... و " ... کسانی هم که صادقانه (و نه برای پوشاندن دیدگاه‌های سرکوب‌گرانه خویش) اعدام را ... برای تبهکاران سیاسی و سرکوب‌گران مردم می‌پذیرند، باید بدانند که نه تنها به تداوم سنتی نا انسانی و بربرانه یاری رسانده، بلکه راه را برای سرکوب‌های دیگر باز می‌کنند. اینان به تییز کردن لبه تیغی می‌پردازند که در نهایت گردن خودشان را نشانه خواهد

رفت" و "لغو اعدام و جا انداختن آن در اندیشه و فرهنگ مردم، پیش از هر چیز به سود آزادیخواهان و نیروهای سیاسی رادیکال است" (صفحه ۱۳) و با این یادآوری که باید: "در میان روش‌های قهرآمیز پیکار انقلابی (جنگ چریکی، ستیز مسلحانه، خیزش توده‌ای و ...) و اعدام، تفاوت گذاشته و مخالفت قاطعانه با اعدام به مفهوم نفی شیوه‌های قهرآمیز پیکار طبقاتی نبوده و نیست. کمونیست‌ها می‌دانند که هیچ طبقه حاکمی، هیچ رژیم بهره‌کشی، به خواست خود از قدرت کنار نمی‌رود... کمونیست‌ها می‌دانند که در جهانی که بورژوازی و دیگر بهره‌کشان و سرکوبگران فرمان می‌رانند، در روزگار امپریالیسم و قدرت‌های هسته‌ای و در هنگامه‌ای که دشمنان آزادی و بشریت تا دندان خود را مسلح نموده‌اند، پیکار برای انقلاب اجتماعی نمی‌تواند و نباید خود را به روش‌های غیر مسلحانه و مسالمت‌آمیز محدود کند. و باز به نیکی می‌دانند که اقشار و طبقات حاکم پس از آن که قدرت دولتی از کفشان پیرون شود، به هیچ روی دست نخواهند گذاشت و در شکل‌های گوناگون علیه انقلاب و نیروهای انقلابی برخوانند خاست. این‌ها همه از القای مبارزه سیاسی و طبقاتی است. ولی جان سخن اینست که باید میان اعمال سلطه طبقاتی و مجازات اعدام فرق گذاشت. این تمایز بنیادی پیش از هر چیز در تفاوت یک عمل سیاسی آگاهانه و اقدامی ددمنشانه و کینه جویانه نهفته است".

در مقاله "ب- افسانه" نقل قولی از ویکتور هوگو در خطاب‌اش به مجلس موسسان ۱۸۴۸ فرایسه ارائه می‌شود: "بعد از فوریه در روزهای سرنگونی پادشاهی لوئی فیلیپ، مردم به فکر بزرگی دست یافتند. آنان می‌خواستند که فردای آتش زدن تخت پادشاهی چوبه دار را نیز به آتش بکشند. من عمیقا متأسفم که آن‌هایی که در آن دوران بر عقول مردم غلبه داشتند و به اوج صمیمیت قلبی مردم نمی‌رسیدند، آنان را از اجرای چنین تصور عالی‌ای بر حذر داشتند. شما با رای دادن به اولین ماده قانون اساسی، اولین فکر مردم را محقق نمودید و تخت پادشاهی را

واژگون کردید- اکنون آن فکر دیگر را هم محقق سازید و چوبه دار را واژگون کنید- من به لغو حکم اعدام، بدون قید و شرط و با قاطعیت رای می‌دهم"- خواننده باید اندرز شیخ شیراز را بخاطر آورد که:

مرد باید که گیرد اندر گوش گروشسته است پند بر دیوار*

چرا که این خطیبِ ادیبِ شاعر و سیاستمدار محافظه‌کار فرانسسه، هنگام کمون پاریس، یعنی سی و چند سال پس از رای قاطع و بی‌قید و شرطش به لغو اعدام، در سمتی قرار گرفته بود که ثابودی "کمونار"ها را رقم می‌زد- و نویسنده "آخرین روز يك محكوم" شريك شادمانی پیروزی بر کمونارها بود-

نویسنده پس از ثقل دو فراز از يك مقاله مارکس در ثقی اعدام، بار دیگر به جنبش چپ می‌پردازد: "روشن است که رسیدن به چنین بینشی، بدون يك خانه تکانی بینشی - منشی، بدون يك نقد ریشه‌ای از پروژه "سوسیالیسم" استالینی و رسیدن به دریافتی آزادمنشانه و انسانی از سوسیالیسم برای چپ سنتی ایران کاری است - اگر نه ناشدنی - که سخت دشوار- چپ رادیکال، چپ آزادمنش و انسان‌گرای ایران، باید بدون ترس از هر مهر و برچسبی، پرچم مبارزه برای لغو قانون اعدام را - چه در برابر رژیم‌های سرکوبگر و چه در برابر نیروهای که از هم اکنون زیر پوشش "الزامات مبارزه انقلابی"، چوبه‌های دار و قوانین ویژه جزائی اعدام را بر پا کرده‌اند - برافراشته دارند- امروز، سکوت چپ در برابر اعدام‌هایی که در کردستان و توسط "حزب کمونیست ایران" انجام می‌شود، نشانگر ژرفای بینش واپس مانده و قصاص جویانه‌ایست که در ذهنیت اینان نسبت به زندگی انسان‌ها جریان دارد- آیا نباید اکنون با آوازی رساتر، در برابر اینان، سخن مارکس را تکرار کرد که: این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جلا د نمی‌شناسد؟"

و در پایان، نویسنده باز به جمهوری اسلامی ایران و قانون قصاص آن می‌پردازد و آنچه از جنایات زیر پوشش احکام قصاص روزانه در

ایران انجام می‌گیرد: سنگسار، قتل و امحاء بنام کافر، بی دین و اشوع و اقسام دیگر "مفسدین فی الارض"، کشتار اقلیت‌های دینی و خلق‌ها، می‌دویسد: "آری، اعدام در شکل‌های گوناگونش بزرگترین چماق سرکوب رژیم آدمکش اسلامی است. در چنین هنگامه‌ای، برافراشتن پرچم لغو اعدام و پیکار برای آن، هم تیری است بر یکی از چشم‌های اسفندیار رژیم و هم ستیزی است با سنت خونخواهی و قصاص جوئی که، ... بدبختانه در پینش و منش بسیاری از نیروهای رزمنده هم ریشه دارد. اعدام نوشداروی زهرآگینی است که سرکوبگران و ناآگاهان برای "بهبود" جامعه بیمار سفارش می‌کنند، ولی درمان بنیادین بیماری‌های اجتماعی و انسان از خودپیکانه، اعدام نیست، انقلابی است اجتماعی. نفی اعدام، ارج گذاری به هستی، به زندگی، به مهر و به ارزش‌های انسانی - دموکراتیک سوسیالیستی است."

در پی این مقاله: (صفحه ۲۰) طرحی است در زمینه اعدام. سپس مقاله "درباره مجازات اعدام" می‌آید (از صفحه ۲۱ تا ۲۰) که "کاوه" در آن به بحث تاریخی/حقوقی درباره مجازات اعدام می‌پردازد. در این مقاله می‌خوانیم: "آغاز بحث بر سر مجازات اعدام را شاید بتوان در اواخر قرن ۱۶ انگاشت. این بحث در قرن ۱۹ وسعت بیشتری گرفت. مبارزه برای لغو مجازات اعدام در قرن ۱۸ و بخصوص عصر بشر دوستانه و آزادیخواهی قرن ۱۹ زمینه‌هایی را بوجود آورد که در نیمه اول قرن ۲۰، لغو مجازات اعدام در دستور کار بسیاری از کشورهای جهان قرار گیرد."

این گزارش با ذکر تاریخ قرن شانزدهم بعنوان آغاز مبارزه با مجازات اعدام، آغاز مبارزه سیاسی/حقوقی با مجازات اعدام در اروپا را در نظر دارد. و هنگامی که در فراز بعد، مینا را بر قرن‌های ۱۸ و ۱۹ قرار می‌دهد، مفهومی مشخص در تکوین حقوق مدنی دوران سرمایه‌داری مورد نظر اوست. سرمایه‌داری در اروپا، تحت فشار توده‌ها، با شعار

عدالتخواهی ملی و انسان‌گرائی، با "عدالت گستری مذهبی و فئودالی" مبارزه کرده حتی در ایران هم، انقلاب مشروطه با مطالبه "عدالتخانه" آغاز گشت که باید جایگزین محاکم و محاضر شرعی می‌شد.

اما، آغاز مبارزه با کشتن انسانی، به هر توجیه یا مجازات اعدام، در تاریخ تمدن بشری، بسیار پیش از قرن شانزدهم است. در ایران ما، حداقل در تاریخ ادبیات بعد از اسلام، با اندکی کاوش به آسانی این سابقه تا قرن دهم میلادی پیش می‌رود. هنگامی که فردوسی، از زبان "ایرج" فرزند "فریدون" خطاب به دو برادر قدرت طلب وی "سلم" و "تور" می‌گوید:

پسندی و همدانستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی؟

و به "سلم" اندرز می‌دهد که:

میاژار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوشست

سپه اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل

به نژد کهان و به نژد مهان

به آزار موری نیارزد جهان

فردوسی، نفس کشتن را به هر صورت و شکل، نفی می‌کند و به تقدیس زندگی می‌پردازد. از آنجا که فردوسی بازگرداننده امین متن‌های قدیمی‌تری است، می‌توان حدس زد که قدمت این اندیشه نیز به قرن‌ها پیش از آن باز می‌گردد. به دوران مبارزات اجتماعی و اندیشه‌گری پیشوایان مبارزه با تاراج گران و این جدا از اندیشه نفی قتل است که بطور سمبلیک فضای خود داستان، یا داستان رستم و سهراب و داستان سیاوش را اثبات کرده است.

سده بعد از فردوسی - مستقل از گذشته - با منطق فیلسوف و

حکیم معترض، "ناصر خسرو"، روبرو هستیم که در قصیده‌ای تابناک و سرشته از اندیشه‌های فلسفی و شاعرانه، خطاب به نظام حاکم زمانه،

می گوید:

خلق، همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این درخت و نه بفکن
و یا در قطعه‌ای عتاب‌آمیز به عاملان نظام بانك می‌زند:

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت
نزدیک خداوند، بندی نیست فرامشت
و آدمکش را با تمثیل از آینده‌ای که در انتظارش هست تهدید می‌کند:

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت
گفتا که: کرا کشتی تا کشته شدی زار
تا باز کجا کشته شود آن که ترا کشت

همین جا باید یادآوری کرد که فردوسی و ناصر خسرو هر دو به
جنبش اسماعیلیه تعلق داشتند، که جنبشی مبارزه‌جو و مقاوم در مقابل
خلافت عباسی و نظام ستم گر بر سراسر قلمرو خلافت بود.
در دوران تاراج‌گری و کشتار مغول نیز کلام سعدی را در پیش
داریم که از انسانیت چنین دفاع می‌کند:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

و این تصویر از همبستگی آدمیان (که تکرار زیبایی از مضمون
ناصر خسرو و تصرف در آن است) به نیمه دوم قرن ۱۳ میلادی باز
می‌گردد.

از انقلاب مشروطه به بعد، بارها در مطبوعات ایران، مطالبه دنی
اعدام، کم و بیش، طرح شده است. طرح آن نیز با روحیه عمومی در

پرخورد با فشار و ستم و آدمکشی و حاکمیت وقت بستگی مستقیم داشته است. بعنوان نمونه در بهار سال ۱۳۳۹، يك روزنامه عصر تهران، اظهارات سناتور "دشتی" را در ضرورت تشدید مجازات و کشتن دزدان مسلح (آن روزها چند مورد سرقت مسلحانه در تهران اتفاق افتاده بود) بهانه قرار داد و در سر مقاله اش بنام "پیران خون آشام" ضرورت لغو مجازات اعدام را عنوان کرد که دشتی به مقاله پاسخ داد. آنگاه روزنامه، مطلب را صریح‌تر عنوان کرد و آن را به اقتراح گذاشت و از حقوقدانان نظر خواست.

این شوع و واکنش‌های اجتماعی غیر مستقیم در مقابل هجوم سبانه حکومت به آزادی و مخالفان سیاسی و در شرایط اختناق و کشتار، به تعدیل مشی حکومت‌ها کمک می‌کرد و سرآغاز تجدید حرکت سیاسی و اعتراضی می‌شد. همچنان که امروز نیز برانگیختن این موج می‌تواند به گفته "پ. افسانه" به منزله تیری به چشم اسفندیار باشد، چرا که "قصاص" خوئی است که در رگ‌های رژیم اسلامی جریان دارد.

پیر گردیم به مقاله "کاوه" او می‌نویسد: "در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ مجمع ملل متحد در چهاردهمین دوره کار خود به موجب تصمیم ۱۳۹۶ از شورای ((اقتصادی و اجتماعی)) سازمان ملل خواست که مطالعه‌ای درباره مجازات اعدام و طرز عمل کشورها بعمل آورد و نتایج و آثار ابقاء و الغاء مجازات اعدام را در زمینه جرم شناسی بررسی کند" (صفحه ۲۱ و ۲۲). مقاله سپس نتایج مطالعات سازمان ملل درباره مجازات اعدام و انواع جرائم مشمول حکم اعدام در کشورهای مختلف و دلایل موافقان و مخالفان آن را ارائه می‌دهد. آخرین دلیل مخالفان اعدام این است: "مجازات اعدام می‌تواند بخاطر وجود اختلافات اجتماعی و نژادی، مذهبی و سیاسی مورد سوء استفاده قرار گیرد و این امر در بیشتر کشورها اکنون وجود دارد" (صفحه ۳۰).

در صفحه ۳۱ عکسی از روی جلد يك نشریه فرانسوی درباره اعدام‌های جمعی رژیم جمهوری اسلامی آمده است با عنوان "قریب ۲۰۰

اعدام در روز در ایران - تیرباران شدگان و به دار آویخته شدگان خمینی" - آنگاه مقاله "عالمی دیگر بپاید ساخت ... نوشته "ف. سهراب" از صفحه ۳۲ تا ۳۸ با این برداشت آغاز می‌شود: "هستی ودیعه‌ایست که انسان تنها يك بار تجربه می‌کند، تکرار ناپذیر و عزیز - و مرگ تراژدی پایان ناپذیر مکرری است که آدمی هیچگاه بر آن پیروزی نیافته است. در امتداد لحظه دردناک آغاز هستی تا روز سوزناک مرگ، زندگی جاری است، ارج گذاشتنی و ارزشمند. زندگی انسان اما در خلاء نمی‌روید. آدمی در شرایط ناخواسته، سر برمی‌آورد، تکوین می‌یابد، تربیت می‌شود و کمال می‌پذیرد" (صفحه ۳۲) و از تاریخ روابط اجتماعی یاد می‌کند: "فرآیند حرکت بسوی وحدت انسان با انسان فرآیندی است طولانی و دردناک. آرزوئی دور، ... در گذرگاه تاریخ جوی خون جاری است ... در ساده‌ترین تعریف، انسان در چارچوب روابطی خارج از اراده‌اش محصور است و تغییر در عمومی‌ترین معنا به معنای تغییر رابطه اوست ... (صفحه ۳۳) نویسنده آنگاه به تشریح خشونت می‌پردازد: "خشونت نشانه هراس از محیط اطراف، میل به حفظ خود و بیان حقارت انباشته شده در درون است. خشونت ویژگی انسان ناآگاه جامعه طبقاتی است، خشونت يك بیماری است" (صفحه ۳۴) اما انسان در معنای آگاهانه، در شیوه‌ها و کنش‌ها و عملکردها، "برخوردی دیگر با جهان دارد. برخوردی که با شیوه‌ها ... و مکانیزم جهان کنونی سنخیتی ندارد" و "در جهان تناقضمند کنونی و برای تغییر جهان غیر انسانی، يك سر تضاد می‌ایستد و به کاربرد قهر مجبور است" و "در يك تعریف کلی، قهر طبقاتی مامائی است که جامعه نوین را از بطن جامعه کهن می‌زایاند". این قهر "انگیزه شخصی ندارد" و "از روی خشمی آگاهانه است" و "پدیده‌ای هدفمند است" و "در نخستین دگرگونی آگاهانه در طول حیات انسان و در آستانه سوسیالیسم، انسان آگاه صرفاً هنگامی قهر را بکار می‌برد که بجز آن راه دیگری در مقابل نداشته باشد" و "اما در همان لحظه هم

می‌کوشد - و این کوشش را آگاهانه و در صور مختلف نشان می‌دهد - که این قهر از مفهوم تاریخی - طبقاتی خود خارج نشده و بُعدی ضد انسانی بخود نگیرد" (صفحه ۲۵) * و "در این معنا قهر می‌تواند ابزاری باشد برای ساختن روابطی که در آن خشونت از میان می‌رود. قهر بخاطر نقض خویش بکار می‌رود، در بُعد اجتماعی و با انگیزه‌ای آگاهانه" و "بنابراین قهر طبقاتی با اعمال خشونت در قدرت سیاسی تفاوت بنیادین دارد. اولی آگاهانه و دومی کور است" (صفحه ۲۶) *

نویسنده از این پس به تحلیل و نقل مقاله مارکس در نفی اعدام می‌پردازد. آنگاه سخن کوتاه می‌کند که: "برای ساخت جهانی انسانی باید شیوه‌ها و منش‌های متغیر با جامعه بیمار را انتخاب کرد" و سپس نتیجه می‌گیرد "کمونیست‌ها چه امروز و چه فردا در قدرت باید لغو مجازات اعدام بعنوان غیر انسانی‌ترین شیوه ممکن را فریاد کنند. هنگامی که در بسیاری از جوامع بورژوازی نیز به تکاپو و همت مردم خویش، مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، کمونیست‌ها به ترسیم جامعه‌ای رقت‌انگیز نخواهند پرداخت" (صفحات ۲۷ و ۲۸) *

در صفحه ۳۹ پس از ارائه دو طرح از اعدام - که دومی در رابطه با جمهوری اسلامی است -، مقاله "چرا با رژیم جمهوری اسلامی مخالفیم" (از صفحه ۴۰ تا ۴۴) نوشته "ک" چاپ می‌شود. از عنوان این مقاله چنین برمی‌آید که با موضوع جزوه ("در نفی اعدام") هماهنگ نیست. اما، از دومین فراز آن، پیوندد بین ایندو آشکار می‌شود: "مخالفت با رژیم اسلامی حاکم بر ایران از سه پایه اساسی آن انجام می‌گیرد. ما به انسانی ایمان داریم که سازنده خویش و تاریخ خویش است. مسئله ما انسانی است که در طول نبرد تاریخی‌اش برای دستیابی به کمال یعنی وحدت با هم‌نوع خویش و طبیعت هنوز از پای ننشسته است. ما از انسان بعنوان شخصیتی مستقل صحبت می‌کنیم که برای رهایی از اجبارهای معنوی و اقتصادی و در جهت تحقق کامل فردیت خویش در يك سامانه زندگی و حرکت جمعی، هدف رسیدن به جامعه‌ای

انسانی را پیش رو دارد" • "خلاصه کنیم: ما انسان‌گرا و پیام‌آور زندگی هستیم. جمهوری اسلامی دشمن انسان و پیام‌آور مرگ است" •

"دوم از پایه دفاع آزادی و حقوق دموکراتیک: برای چپ مستقل ایران آزادی وسیله‌ای نیست که گویا می‌خواهد توسط آن به "اهداف عالیه" دست یابد و زمانی که به قدرت رسید آزادی را هم در مسلخ اهداف عالیه قربانی کند" • و "انسانی که می‌خواهد وظیفه تاریخی عظیم یعنی غلبه بر موانع اجتماعی عبور از "پیش تاریخ انسان" و قدم گذاشتن به جامعه انسانی را انجام دهد باید از همه بندهائی که مانع شکوفائی فردی و تحول اجتماعی هستند، آزاد باشد ••• کسانی که سوسیالیسم‌شان با دیکتاتوری سلطنتی و جمهوری اسلامی تنها این تفاوت را دارد که نمایندگان طبقه کارگر در قدرت هستند، کسانی که در "سوسیالیسم"شان اعدام و سانسور و تفتیش عقاید در دستور روز است نشان می‌دهند که "سوسیالیسم"شان با دنیای انسان‌گرا و شکوفائی که "مارکسیسم" از آن صحبت می‌کند هیچگونه قرابتی ندارد" •

"سوم از دیدگاه چپ: عده‌ای از متفکرین لیبرال پورژوائی کوشش می‌کنند نقد مارکسیست‌ها به "حقوق بشر" را در همان قالبی بپرینزند که دشمنی توتالیتاریست‌ها، فاشیست‌ها و غیره با "حقوق بشر" در آن جوش می‌خورد" • در حالی که "••• مارکسیست‌های واقعی همانطور که زندگی خود مارکس نشان می‌دهد، همیشه پیشقراول مبارزه برای آزادی و در جهت کسب آزادی‌های سیاسی بوده‌اند" • و از مارکس در (مباحثات درباره آزادی مطبوعات) نقل می‌کند: "بدون آزادی مطبوعات، آزادی‌های دیگر توهم است ••• هر يك از وجوه آزادی شرط وجود سایر آزادی‌هاست و اگر آزادی در يك مورد زیر سؤال رود، آزادی در كل ثقی می‌شود ••• آن وقت است که آزادی استثناست و نبود آزادی قاعده" (صفحه ۴۲) •

"ك" سپس به نقد مارکسیستی اعلامیه حقوق بشر می‌پردازد و پی محتوا بودن جمله اول بیانییه حقوق بشر را (که می‌گوید: "همه انسان‌ها آزاد متولد شده‌اند" و بند ۷ آن را که می‌گوید همه انسان‌ها در مقابل

قانون برابر هستند) نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که: "۰۰۰ نقد مارکسیستی دموکراسی بورژوازی به معنای نفی دموکراسی نیست بلکه نقد مثبت به آن برای چیره شدن در مناسبات سرمایه‌داری و برداشتن این مانع تاریخی شکوفائی بشریت می‌باشد"۰۰۰ می‌خواهد کمبود اساسی دموکراسی بورژوازی یعنی نبود موقعیت اجتماعی برابر افراد، به عبارت دیگر عدم موقعیت برابر افراد در جایگاه تولید را ۰۰۰ روشن کند" (صفحه ۴۳)۰

در صفحه ۴۵ طرحی از یک صحنه تیرباران ارائه می‌شود. از صفحه ۴۶ تا ۵۰، آخرین مطلب قرار دارد بنام "مجازات اعدام": ترجمه مقاله کوتاهی از مارکس که اولین بار در "نیویورک دیلی تریبون" - ۱۸ فوریه ۱۸۵۳ - چاپ شده است. انگیزه مارکس در این نوشته کوتاه افشاء مقاله روزنامه "تایمز" لندن است.

مارکس، چنان که شیوه اوست با ثقل آمار و ارقام به نفی مجازات اعدام می‌پردازد و پیداست که استدلال‌های او در اینجا نیز همان کوبندگی و قاطعیت رسوا کننده نظام سرمایه‌داری را دارد که در دیگر موارد: "معمولا مجازات بعنوان وسیله‌ای جهت اصلاح یا ارعاب مورد پشتیبانی قرار گرفته است. اما چه کسی حق دارد مرا به منظور اصلاح کردن یا مرعوب کردن دیگران مجازات کند؟ و علاوه چیزی به اسم آمار وجود دارد و تاریخ، و هر دو به کامل‌ترین وجهی ثابت می‌کنند که جهان از زمان قابیل در نتیجه مجازات نه اصلاح شده و نه مرعوب. کاملاً برعکس. از نظر موضع حقوق مجرد، تنها یک تئوری مجازات وجود دارد که شان انسانی را بطور مجرد برسمیت می‌شناسد. و آن تئوری "کانت" است. بویژه در فرمولبندی خشکی که "هگل" از آن ارائه می‌دهد. او می‌گوید: مجازات حق جنایتکار است، مجازات عملی است ناشی از اراده خود او، جنایتکار تجاوز به حق را بعنوان حق خود اعلام می‌کند. جنایت او نفی حق است. مجازات، نفی نفی است و در نتیجه اثبات حقی که خود جانی آن را پراشگیخته و بر خود تحمیل

کرده است ... این نظریه که مجازات را نتیجه اراده خود جایی می‌بیند، بیان متافیزیکی همان "JUS TALIONIS" (قانون قصاص) است: چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، خون در مقابل خون ... مجازات چیز دیگری بغیر از وسیله دفاعی برای جامعه در برابر نقض موجودیتش نیست، حال محتوای آن هر چه می‌خواهد باشد" .

و در پایان نتیجه می‌گیرد: " ... آیا لازم نیست، بجای ستایش جلادی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جایی برای جانیان بعدی باز کند، بطور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایتهایی را بوجود می‌آورد؟" .

و پایین ترتیب، در مقاله کوتاه مارکس، اعدام در وجه کل آن - سیاسی یا جنائی - است که نفی می‌شود و مارکس برای نفی آن تغییر و نفی نظام اجتماعی عامل جنایات و اختلافات را همچون وظیفه‌ای اصلی در برابر تاریخ می‌گذارد.

این دیدار گذرا از جزوه "در نفی اعدام" کافی است نشان دهد که جزوه با وجود حجم اندک گشاینده زمینه گسترده‌ای برای برخورد مارکسیست‌ها و جنبش چپ ایران با موضوعی است که از آغاز قرن بیستم بیشتر جولانگاه محافظه‌کاران یظاهر انساندوست بوده است و امروز باز آنها هستند که می‌کوشند این پرچم را به دوش بکشند. پرچم را باید کسانی برافرازدند که رو به آینده دارند نه آنان که راهشان پایان یافته است و از اینرو، شنای آنها در سطح است.

• سیاوشی